



۷	دییاجه
۹	شناسه‌ی آفتاب
۱۰	سلام پیامبر ﷺ
۱۲	مادر امام
۱۳	کودکی آزاده
۱۶	جانشین پدر
۱۷	جایگاه دنیا
۱۹	دانش و بینش
۲۱	کار و سخت‌کوشی
۲۳	ورزش و نشاط جوانی
۲۵	ویژگی‌های اخلاقی در خانواده
۲۷	ارتباط عاطفی با فرزندان
۲۸	زندگی اجتماعی و مردمی
۳۰	احترام به مالکیت اجتماعی
۳۱	ابراز صمیمیت در معاشرت با دوستان
۳۳	بردباری

فرهنگ انتظار.....	۳۴
جایگاه امام.....	۳۵
مسلمانان برترند.....	۳۷
تقیه.....	۴۱
شرایط هم‌زیستی در جامعه با شیعیان راستین.....	۴۳
شوخی بی‌جا.....	۴۴
تصرف در ادراک.....	۴۵
نبود مانع در برابر خواست امام.....	۴۶
آگاهی از غیب.....	۴۷
فرمان برداری درخت از امام.....	۴۸
پیش‌گویی‌های امام.....	۴۹
اسم اعظم خدا نزد اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> است.....	۵۱
معجزه‌ی عجیبی از امام باقر <small>علیه‌السلام</small>	۵۲
گریه‌ی امام باقر <small>علیه‌السلام</small> هنگام دیدن کعبه.....	۵۵
کامل‌ترین حمد و ستایش پروردگار.....	۵۶
پیروان اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> از اهل بیت می‌باشند.....	۵۷
بزرگترین گناهان کبیره، شراب‌خواری است.....	۵۸
دائم‌الذکر.....	۶۰
استخدام جنیان.....	۶۱
محبوب‌ترین مکان.....	۶۳
علم امام باقر <small>علیه‌السلام</small>	۶۵
شفای نابینا.....	۶۷
همراهان اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> در قیامت.....	۶۹
پی‌نوشت.....	۷۰



با بررسی تاریخ اسلام می‌توان دریافت که بزرگ‌ترین چالشی که جامعه‌ی اسلامی را با مشکلات گوناگون روبه‌رو کرده است، کشمکش‌های خلفا بر سر قدرت بود. هر از گاهی با انتقال قدرت از شخصی به شخصی دیگر و یا از سلسله‌ای به سلسله‌ی دیگر، مشکلات ساختاری برای جامعه‌ی اسلام روی می‌داد و آن را دستخوش دگرگونی‌هایی در عرصه‌ی سیاست و فرهنگ می‌کرد. دوران زندگانی امام باقر علیه‌السلام نیز به دور از این دگرگونی‌ها نبود. این دوران همزمان بود با قدرت‌یابی مروانیان که حاکمیت را از چنگ امویان گرفتند. ویژگی‌های خاص مروانیان و تفاوت‌های نسبی آنان با بنی‌امیه در حاکمیت، تأثیرهای گوناگونی بر این دوره از تاریخ اسلام گذاشت.

در این میان، حکومت عمر بن عبدالعزیز، گونه‌ای دیگر می‌نماید. تفاوت‌های عمده‌ی خلافت او با دیگر مروانیان، اندکی آرامش و ثبات را به جامعه‌ای که از افرونی نارضایتی‌های عمومی به حد انفجار رسیده بود، حاکم ساخت. خدمات فرهنگی او در راستای برداشتن سبب تأثیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پایان دادن به منع نوشتن احادیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تأثیر

شگرفی در فضای فرهنگی جامعه داشت. این امر به امام باقر علیه السلام این فرصت را داد که پی آمدهای ناهنجار ناشی از تدوین نشدن سنت نبوی صلی الله علیه و آله را از میان ببرد و گام بزرگی در تداوم حیات فکری شیعه بردارد. در چنین شرایطی امام به پرورش شاگردان و تربیت نیروهای کارآمد و ارزشی در شاخه‌های گوناگون علوم اسلامی پرداخت و توانست چارچوب عقیدتی شیعه را بیش تر تبیین کند؛ به گونه‌ای که امروز بیش ترین روایت‌های نقل شده از پیشوایان معصوم علیهم السلام در متن‌های دینی، از امام باقر علیه السلام و فرزندشان امام صادق علیه السلام است. از این لحاظ، می توان دوران زندگانی و امامت امام باقر علیه السلام را نقطه عطفی در حیات فکری و اندیشه‌ی شیعه قلمداد کرد.

مجموعه‌ی حاضر، داستان‌هایی از زندگانی پر خیر و برکت امام باقر علیه السلام است. امید که در خور توجه یار سفر کرده کنعان آرزو، قرار گیرد.

رمضان المبارک ۱۴۳۴



نام: محمد بن علی علیه السلام

کنیه: ابا جعفر علیه السلام

لقب‌ها: باقرالعلم، شاکر، هادی، امین، شبیه، صابر و شاهد

پدر و مادر: امام سجاد علیه السلام و فاطمه بنت الحسن علیهما السلام

زمان و مکان ولادت: سوم صفر المظفر سال ۵۷ هجری در مدینه منوره

تاریخ و سن امامت: سال ۹۵ هجری، در سن ۳۸ سالگی

مدت امامت: ۱۹ سال

حکمرانان اموی دوران امامت: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک،

عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک

تاریخ و سن شهادت: هفتم ذی حجة الحرام سال ۱۱۴ هجری، در سن ۵۸

سالگی

محل خاک سپاری: مدینه، قبرستان بقیع

اگر او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان و بدان که پس از دیدار او به پایان زندگی نزدیک شده‌ای».

محمد بن مسلم می‌گوید:

«سخن جابر تحقق یافت و پس از مدتی کوتاه از دنیا رفت.^۱ او تا پیش از این دیدار همواره می‌گفت: ای باقر! کجایی! تا روزی که آن حضرت را ملاقات نمود...»^۲.

۱



امام سجاد علیه السلام، این فرزند خجسته فال را به پاسداشت نام و نیای بزرگوار خویش، حضرت ختمی مرتبت، محمد نامید. این نام را سال‌ها پیش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر او نهاده بود.

محمد بن مسلم می‌گوید:

«در کنار جابر بن عبدالله انصاری [از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله] نشسته بودیم که امام سجاد علیه السلام همراه فرزند خردسال خود وارد مجلس شد. امام سجاد علیه السلام به فرزندش فرمود: عمویت را ببوس. کودک به سوی جابر آمد و پیشانی او را بوسید. جابر که در آن روزگار بینایی خود را از دست داده و پیر و فرتوت شده بود، پرسید: این کودک کیست؟ امام فرمود: او فرزندم محمد است. جابر او را در آغوش کشید و گفت: ای محمد، رسول خدا به تو سلام رسانید. حاضران [با تعجب] گفتند: از کجا این سخن را می‌گویی؟ جابر گفت: در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که او مشغول سرگرم کردن حسین علیه السلام بود. در این هنگام، به من رو کرد و فرمود: ای جابر! فرزندم حسین علیه السلام دارای فرزندی خواهد شد که نامش علی علیه السلام است... و علی علیه السلام نیز صاحب فرزندی می‌شود که نامش محمد علیه السلام است.



ویژگی ممتاز و برجسته امام باقر علیه السلام در بین دیگر امامان آن است که او، هم از سوی پدر و هم از سوی مادر، به شجره پاک رسالت و امامت منتسب است. پدر او، فرزند برومند امام حسین علیه السلام و مادرش ام عبدالله، فاطمه علیها السلام، دختر بزرگوار امام حسن علیه السلام است.^۳ که در پاک سیرتی و نیک سرشتی سرآمد زنان به شمار می‌رفت.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی ایشان فرمود:

او بانویی درستکار بود که در فرزندان امام حسن علیه السلام زنی به درجه کمالش نمی‌رسید.^۴

امام باقر علیه السلام نیز در توصیف مادر بزرگوار خویش می‌فرماید:

روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود. ناگهان دیوار فرو ریخت، ولی او دست بر سینه آن نهاد و گفت به حق مصطفی صلی الله علیه و آله سوگند، اجازه‌ی فرو ریختن نداری. دیوار بر جای خود فروماند، مادرم به کناری رفت و سپس دیوار فرو ریخت.^۵



سبزترین عروج، در سرخ‌ترین روز آفرینش پیش روست. کاروان حسینی علیه السلام به سوی منزلگاه طَفَّ در حال حرکت است. عقربه‌های زمان، دهم محرم سال ۶۱ هجری را نشان می‌دهند و قلم تقدیر، سرخ‌ترین رنگ را در پرده‌ی کربلا نقش می‌کند و نگارینه‌ای جاوید از بزرگ‌ترین حماسه‌ی انسان بر جای می‌گذارد. شاید سهمگین‌ترین رویداد زندگانی امام باقر علیه السلام پیش از امامت، روزی بود که سه سال پیش‌تر نداشت و پژواک غمگین، ولی استوار «اللهم تقبل منّا هذا القربان» پرده‌ی گوش تاریخ را لرزاند. فرساینده‌ترین و دشوارترین ساعت‌ها بر امام سجاد علیه السلام، حضرت زینب علیها السلام و زنان و کودکان همراه می‌گذرد. اشک مجال‌شان نمی‌دهد، ولی صبر و استواری‌شان خبر از پیروزی‌ای بزرگ دارد. در این میان، امام باقر علیه السلام نیز میان کودکان دیگر، چشم برستم روزگار می‌گشاید و غم ایام را بر خود هموار می‌سازد. او شاهد بزرگ‌ترین روز تاریخ است. او نیز از شب عاشورا چشم بر هم ننهاد و به لبیک عاشقان گوش فراداد و پرواز تک‌تک آنان را دید و در نخستین سال‌های زندگی خود، والاترین درس هستی را درک کرد.

امام باقر علیه السلام به همراه زنان و کودکان دربند، کربلا و خاطره‌اش را وامی‌گذارد و راه شهر بی‌وفایی‌ها، کوفه، را در پیش می‌گیرد.

آن‌گاه که کلام آتشین پدر بزرگوارش و زینب علیها السلام نفس را در سینه‌ها زندانی کرد و چشم‌ها را به بهت گریاند، امام باقر علیه السلام به سخنان ایشان گوش فراداد^۶ و درسی دیگر در استقامت و پای‌مردی در دفاع از حقانیت آموخت تا آن روز که کاروان به شهر شام رسید و به کاخ یزید خوانده شد. یزید، رو به امام سجاد علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! اوضاع را چگونه می‌بینی؟» امام سجاد علیه السلام فرمود: «آنچه را که پروردگار بزرگ و توانا پیش از آن که آسمان‌ها و زمین را بیافریند، مقدر کرده بود».

یزید از این پاسخ برآشت و واژه زشتی بر زبان راند. سپس با اطرافیان خود مشورت کرد که با امام چه کند و سپس به کشتن امام سجاد علیه السلام رأی داد.

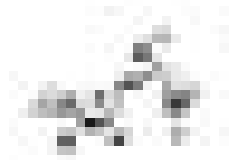
فرزند خردسال او امام باقر علیه السلام که تیزبینانه رخدادها را دنبال می‌کرد، از جایش برخاست و پس از سپاس و ستایش خداوندی، لب به سخن گشود و با جمله‌ای کوتاه، توفانی از اعتراض به پا کرد. او فرمود:

مشاوران تو بر خلاف مشاوران فرعون رأی دادند؛ زیرا آن‌ها در پاسخ فرعون در مورد موسی علیه السلام و برادرش هارون گفتند: «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»؛ به او و برادرش مهلت بده و فرستادگانی را به شهرها رهسپارنما؛ ولی مشاوران تو دستور به قتل ما دادند که آن هم بدون دلیل نیست.^۷

یزید که از سخنان این کودک بسیار شگفت زده شده بود، دلیل آن را

جویا شد. امام باقر علیه السلام فرمود:

آن‌ها از زنان نجیب و فهمیده زاده شده بودند، ولی مشاوران تو زادگان زنان ناپاک هستند و پیامبران و فرزندانشان را جز ناپاکان نمی‌کشند. یزید از پاسخ اندیش‌مندانه کودکی از خاندان وحی سرافکنده شد^۸ و سخن افشاگرانه این فرزند خردسال موجب شد تیغ ستم از سر پدر بزرگوار او برداشته شود.



نزد علی بن الحسین علیه السلام رفتم. او در بستر بیماری بود و با همان بیماری از دنیا رفت ... از او پرسیدم: امام پس از شما کیست؟ فرمود: این فرزندم - و اشاره به فرزندش محمد علیه السلام کرد - او جانشین و میراث دار من است ... سپس او را برای کاری به بیرون فرستاد. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، آیا فرزند بزرگ خود را جانشین خویش نمی‌سازید؟ فرمود: امامت به بزرگی و کوچکی نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله ما را این‌گونه سفارش کرده و ما آن را در لوح و صحیفه یافته‌ایم. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند نفر را پس از خویش به جانشینی خود در امت برگزیده است؟ فرمود: دوازده نفر که نام همگی آن‌ها و نام پدران و مادران‌شان در صحیفه و لوح آمده است که هفت نفر آن‌ها از فرزندان [پسر] محمد صلی الله علیه و آله هستند و آخرین‌شان مهدی علیه السلام است.^۹



جابر بن یزید جعفی می‌گوید:

روزی محمد بن علی علیه السلام به من فرمود: ای جابر! اندوهگینم و دلم گرفته است. گفتم: اندوه‌تان به خاطر چیست؟ فرمود: ای جابر! کسی که لذت شراب ناب الهی در دلش باشد، از غیر خدا روی برتافته و دلش گرفتار او می‌شود. ای جابر! مگر این تحفه‌ی دنیا چیست. مگر دنیا جز مرکبی که بر آن سوار می‌شوی یا لباسی که می‌پوشی و یا همسری که اختیار می‌کنی چیز دیگری هم هست؟ ای جابر، خداجویان بر این دنیا تکیه نمی‌کنند و به آن دل نمی‌بندند و خیال خود را از آخرت [و سختی آن] خوش نمی‌دارند. دل فربیی‌های دنیا، دل آنان را هرگز از یاد خدا باز نمی‌دارد، گوش آنان را بر ذکر خدا نمی‌بندد، و زرق و برق دنیا چشمشان را از دیدن نور الهی کور نمی‌کند. از این‌روست که نیکان پاداش دریافت می‌کنند و رستگار می‌شوند ...

پس بکوش آنچه خدا نزد تو از دین و حکمتش به امانت گذاشته پاس

داری.^{۱۰}

او می فرمود:

دنیا را مانند کاروان سرایی فروگذار که پیامبر ﷺ فرموده: مَثَل من و
دنیا مثل سواری است که ساعتی زیر سایه‌ی درختی فرود می‌آید و بر
می‌خیزد و از آنجا می‌رود.^{۱۱}

۶



بی‌گمان شخصیت علمی امام باقر علیه السلام در دوران حیات او، بسیار برجسته و محضر او همواره مملو از دانشمندان و دانشورانی بوده است که در جست‌وجوی سرچشمه‌ی دانش بوده‌اند. آن چنان که از کودکی شکافنده دانش‌ها شناخته شده و سرآمد دانشمندان و عالمان روزگار بود. تا آن جا که در ستایش دانش او شاعران قصیده‌ها سروده و نویسندگان قلم بر خروارها کاغذ راندند.^{۱۲}

آوازه‌ی دانش امام علیه السلام بر تمامی سرزمین‌های اسلامی سایه افکنده بود و مردم، به ویژه دانشوران شیفته نام و آوازه‌ی او بودند و این شیفتگی در بین مردم عراق بیش‌تر به چشم می‌خورد و دوست و دشمن زبان به ستایش دانایی او گشوده بودند. آمده است: «هشام بن عبدالمملک، خلیفه‌ی وقت او را در مسجدالحرام دید و در حالی که بر دست غلامش تکیه کرده بود پرسید: آیا او همان کسی است که مردم عراق شیفته و بهت‌زده‌ی [علم] اویند. پاسخ داد: آری. سپس به غلامش دستور داد تا نزد او برود و امام را برای پاسخ به پرسش‌های خلیفه فراخواند. خلیفه پرسش‌هایش را مطرح کرد و

امام به گونه‌ای پاسخ داد که هشام خاموش ماند و هیچ نتوانست بگوید.^{۱۳}

آوازه‌ی شهرت او تا دوردست‌های سرزمین‌های اسلام رسیده بود. همچنان که راوی می‌گوید:

دیدم در حلقه‌ی درس او مردم خراسان حضور دارند و اشکالات علمی خود را مطرح می‌کنند.^{۱۴}

۷

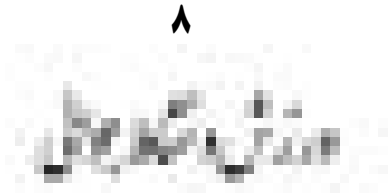


در رفتار و گفتار امامان معصوم علیهم‌السلام تلاش و سخت‌کوشی برای به دست آوردن روزی حلال و یزگی برجسته و ممتازی است. آنان همواره تلاش می‌کردند تا نیازهای مالی و اقتصادی خود را با کار و کوشش خود به دست آورند و از آن انفاق نیز می‌کردند. به یاد داشته باشیم که بخشی از درآمدهای سرزمین اسلامی از آن امام و فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و تقریباً از هر نظر بی‌نیاز بودند، ولی آگاهی کامل از ارزش تلاش و کوشش برای به گردش درآوردن چرخ‌های زندگی در پیشگاه الهی، آنان را به سخت‌کوشی وامی‌داشت و هرگز بی‌نیازی مالی و یا حتی دوری از دنیا آنان را از کار و تلاش باز نمی‌داشت. هر چند آن‌ها تمامی مالیات‌های اسلامی را که تسلیم آنان می‌شد و حق مسلم آن‌ها بود به دیگران می‌بخشیدند، از لذت انفاق از دست رنج خود نیز بی‌بهره نبودند و کوشش برای امرار معاش را نیز از برترین ویژگی‌های فرد مسلمان می‌انگاشتند.

محمد بن مُنکدر که از بزرگان زمان خود بوده می‌گوید:

در گرم‌ترین ساعت روز از مدینه به سمت بیابان‌های اطراف آن در حال حرکت بودم که محمد بن علی علیه‌السلام را دیدم که با کمک دو نفر از

همراهان خود به سختی مشغول کار در زمین کشاورزی است. [تعجب کردم] و با خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش در این هوای گرم و آفتاب سوزان و با این وضعیت سخت برای به دست آوردن مال دنیا بیرون آمده است. هم‌اکنون او را اندرز خواهم داد. نزدیک رفتم و به او سلام کردم. او همچنان نفس‌زنان و عرق‌ریزان پاسخ سلامم را گفت. بدو گفتم: خدا تو را اصلاح کند، بزرگی از بزرگان قریش در این هوای گرم و با این تلاش سخت برای به دست آوردن متاع دنیا بیرون آمده! اگر اکنون مرگ تو در رسد و در این حال باشی چه خواهی کرد؟ امام، دست از دوش غلام خود برداشت و از کار دست کشید و فرمود: به خدا سوگند! اگر در این حال مرگم فرا برسد در حالتی نزد من آمده که مشغول فرمان‌برداری از دستور خدا هستم که به وسیله‌ی آن نیازمندی خود را از تو و مردم برطرف سازم و بدان که بسیار ترسانم از این‌که مرگم در حالت سرکشی از فرمان پروردگار فرا برسد...^{۱۵}



نشاط، تحرک و بالندگی از ویژگی‌های جوان مسلمان است و این ویژگی را میراث پیشوایان خویش می‌انگارد. رویکرد عملی امامان به مسأله‌ی ورزش، سلامتی و تن‌درستی، بیان‌گر اهمیت این موضوع است. پیامبر اکرم ﷺ در سفارش‌های خود به جوانان، فعالیت‌های ورزشی، به ویژه، شنا، سوارکاری، تیراندازی و کشتی را گوش زد می‌فرمود تا به موجب آن از خمودگی و تنبلی دور شوند و با به دست آوردن سلامت جسمی به آمادگی‌های نظامی در دفاع از کیان دین خویش دست یابند.

در مسافرت امام باقر علیه السلام به شام، روزی هشام برای تحقیر امام تصمیم گرفت یک مسابقه‌ی تیراندازی برگزار کند تا شاید امام در مسابقه شکست بخورد و در نظر مردم کوچک شود. از این رو، به گروهی از درباریان خود دستور داد تا نشانه‌ای نصب کنند و مشغول تیرانداختن به سوی آن شوند. در این هنگام، امام وارد مجلس شد. هشام بدون مقدمه رو به امام کرد و گفت: «آیا تمایل دارید در مسابقه تیراندازی شرکت کنید؟» امام فرمود: «من دیگر پیر شده‌ام، مرا از این کار معاف دار». هشام با مشاهده‌ی اجتناب امام از این کار، پنداشت فرصت خوبی را برای

سرکوب و تحقیر امام به دست آورده است؛ از این رو، پافشاری کرد و امام را به خدا و پیامبرش سوگند داد که باید این کار را بکند و به یکی از بزرگان اشاره کرد که تیر و کمان را به امام بدهد.

امام تیر را بر چله قرار داد و کمان کشید و تیر را درست وسط هدف زد. [با اصرار هشام] آن‌گاه تیر دیگری پرتاب کرد و این بار تیر بر چوبه‌ی تیر قبلی نشست و آن را شکافت و به وسط هدف رسید. تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب تا آن تیر پرتاب کرد که هر کدام به وسط چوبه‌ی قبلی می‌خورد و آن را می‌شکافت.

این عمل امام، حاضران را به شدت تحت تأثیر قرار داد و شگفتی هشام و دیگران را برانگیخت. هشام بی‌اختیار گفت: «آفرین بر تو ای ابا جعفر! تو سرآمد تیراندازان عرب و عجم هستی! چگونه می‌گفتی پیر شده‌ام؟!» سپس سرش را پایین انداخت و لحظه‌ای به فکر فرو رفت. سپس امام باقر علیه السلام و فرزندش جعفر علیه السلام را که همراهش بود در جایگاه ویژه‌ای نزد خود نشاند و احترام کرد و گفت: «قریش از پرتو وجود بزرگ سروری چون تو شایستگی بر عرب و عجم پیدا کرد. این گونه تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده و کی آن را فرا گرفته‌ای؟» امام فرمود: «می‌دانی که اهل مدینه با این کار مأنوسند. من نیز در ایام جوانی ام به این کار علاقه داشتم و به آن سرگرم بودم و اینک چون تو اصرار کردی انجام دادم». هشام اقرار کرد: «هرگز چنین تیراندازی ندیده بودم و هرگز نمی‌پندارم چنین تیراندازی در جهان وجود داشته باشد. آیا جعفر فرزندت نیز به سان تو چیره‌دست است؟» امام فرمود: «ما خاندان کمال‌رسانده‌ی دین و برفروزنده‌ی آفتاب نعمتیم و از یکدیگر ارث می‌بریم و زمین هرگز از وجود ما خالی نمی‌ماند».^{۱۶}

۹



خانواده، اولین و پایدارترین نهاد جامعه، بیش‌ترین اهمیت را در شکل‌گیری شخصیت و روحیات فردی اعضای آن برعهده دارد و بزرگ‌ترین نقش را در سالم‌سازی جامعه ایفا می‌کند. بنیان خانواده بر پایه‌ی محبت اعضا به یکدیگر بنا نهاده شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان محبت را مهم‌ترین عامل در بهداشت و سلامت روحی و روانی خانواده به شمار آورد.

یکی از نکات ارزنده و جالب توجه زندگانی امام باقر علیه السلام در این راستا، اهتمام امام در جلب محبت افراد خانواده و فراهم آوردن لوازم تحکیم خانواده است.

حسن زیّات بصری به همراه یکی از دوستانش به حضور امام شرف‌یاب می‌شود تا برای پرسش‌های خود پاسخی از امام دریافت کند. وی پس از ورود به اتاق امام با صحنه‌ای روبه‌رو می‌شود که تعجب او و همراهش را برمی‌انگیزد. او امام و اتاقتش را در حالتی بسیار آراسته مشاهده می‌کند. به هر حال، پرسش‌هایش را مطرح می‌کند و پاسخ می‌شنود. هنگام برخاستن و خارج شدن، امام به او می‌فرماید: «فردا

همراه دوستت نزد من بیا». روز بعد به منزل امام می آیند، ولی ایشان را در اتاقی خاکی که فقط حصیری در آن پهن بود با پشمینه بر تن یافتند. امام به او فرمود: «ای برادر بصری! اتاقی را که دیشب مشاهده کردی اتاق همسرم بود و اسباب و اثاثیه‌ای هم که در آن بود به او تعلق داشت. او خودش را برای من زینت کرده بود و من هم باید خود را برای او زینت می‌کردم. بنابراین، گمان بد به دل خویش راه مده».

او گفت: «فدایت شوم! سوگند که در مورد شما بدگمان شده بودم، ولی اینک خدا بدگمانی را از دلم بیرون کرد و دریافتم که حقیقت، همان است که شما فرمودید».^{۱۷}

آشکار است که امام برای جلب رضایت و خشنودی همسر خود بسیار تلاش می‌کرد تا با ارتباط عاطفی بیش‌تر، بنیان خانواده‌ی خویش را استحکام بیش‌تری ببخشد.

۱۰



نقل است که یکی از فرزندان ایشان بیمار بود و وضع وخیمی داشت و امام از این موضوع بسیار ناراحت بود. سرانجام بیماری او بهبود نیافت و به مرگ او انجامید. امام از درگذشت او بسیار متأثر شد. صدای شیون و زاری اهل خانه بلند شد، امام به بالین فرزند خود رفت، ولی لحظاتی بعد با چهره‌ای گشاده بیرون آمد که موجب تعجب برخی از حاضران شد و در این مورد از ایشان پرسیدند، حضرت فرمود:

ما دوست داریم آن‌که دوستش داریم [فرزندمان] سلامت باشد، ولی وقتی خواست خدا در مورد ما نازل شد به آنچه او دوست دارد گردن می‌نهیم.^{۱۸}

امام با این رفتار و گفتار نیکو، چارچوب محبت واقعی و اصیل را به همگان آموخت و یادآور شد که دوستی‌های دنیایی حتی محبت به فرزند نباید مانع فرمان‌برداری و روی برتافتن از خواست الهی شود.

شما دشوار است. ولی امام از بازگشتن، طفره رفت. پیش آمدم و به امام گفتم: از شما خواستند که باز گردید، پرسشی دارم که می‌خواهم در مورد آن توضیح بدهید. امام فرمود: به کار خودت ادامه بده؛ زیرا ما با اجازه‌ی او نیامده‌ایم تا حال با اذن او بازگردیم، بلکه ما به‌خاطر برتری و پاداشی که تشییع و خاک‌سپاری مؤمن دارد آمده‌ایم و هر اندازه که انسان به تشییع و دیگر مراسم ادامه بدهد از خداوند پاداش می‌گیرد.^{۱۹}

۱۱



امام باقر علیه السلام در این باره اهتمام ویژه‌ای داشت و دیگران را نیز از آموزه‌های سودمند اخلاقی خود در این زمینه بهره‌مند می‌کرد. زرارۀ روایت می‌کند:

روزی امام باقر علیه السلام برای شرکت در مراسم تشییع پیکر مردی درگذشته از طایفه قریش حضور یافت. من نیز به همراه ایشان شرکت کردم. مردی به نام عطاء نیز با ما بود. در این هنگام زنی از تشییع کنندگان شروع به شیون و فریاد کرد. عطاء به او گفت: یا ساکت شو یا همگی باز می‌گردیم، ولی زن همچنان فریاد می‌زد و می‌گریست. عطاء [ناراحت شد] و بازگشت. من به امام رو کردم و گفتم: عطاء بازگشت [چه کنیم؟] امام فرمود: به راه خودت ادامه بده، اگر بنا باشد به خاطر اشتباه دیگران (داد و فریاد زن) عمل شایسته‌ای را کنار بگذاریم، حقوق برادر مسلمان خویش را به جا نیاورده‌ایم.

پس از تشییع، جنازه را بر زمین نهادند و امام بر آن نماز گزارد. سپس شخصی (گویا صاحب عزا) جلو آمد و ضمن سپاس‌گزاری از امام عرض کرد: خداوند شما را رحمت کند. دیگر بازگردید، پیاده‌روی برای

مهری و کینه

ضرورت احترام به حقوق مالی و دارایی‌های مردم، حتی اقلیت‌های دینی از مسائلی است که اسلام به آن توجه ویژه‌ای دارد. اسلام، صرف‌نظر از رعایت حقوق مسلمانان، رعایت حقوق دیگر کسانی را که با مسلمانان زندگی می‌کنند ضروری می‌داند و حتی تجاوز به حقوق مالی و دارایی‌های فرقه‌ها و گروه‌هایی را که معصومین آن‌ها را لعن و نفرین کرده‌اند، بر نمی‌تابد و مالکیت آن‌ها را محترم می‌شمارد. در این باره ابو ثمامه می‌گوید:

روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم، فدایت شوم! من قصد دارم در مکه اقامت گزینم و ساکن آن‌جا باشم، ولی به یکی از پیروان فرقه‌ی مرجئه^{۲۰} بدهکارم و به او مدیون هستم، حال می‌خواهم نظر شما را بدانم.

امام در پاسخ او فرمود: نزد طلبکار خود بازگرد و طلبش را بپرداز و به گونه‌ای زندگی کن که وقتی به دیدار پروردگارت شتافتی از سوی کسی دینی برگرده تو نباشد؛ زیرا مسلمان هرگز خیانت نمی‌کند.^{۲۱}

بزرگواران و بزرگوار

از دیگر سجایای اخلاقی که اسلام بر آن تأکید کرده است، ابراز محبت دو مؤمن به هم است؛ زیرا محبت اگر ابراز شود، صمیمیت طرف مقابل را نیز به همراه دارد و او پس از آگاهی از محبت، می‌کوشد تا به آن پاسخ گوید که این تلاش، به تحکیم رابطه‌ی دوستی و ایجاد صمیمیت بیش‌تر بین آن‌ها می‌انجامد. هم‌چنان که در احادیث و سخنان امامان معصوم علیهم السلام نیز رویکرد گسترده‌ای به موضوع نشان دادن محبت به دوستان و دوری از مخفی کردن آن شده است.

این موضوع نمود فراوانی در رفتار امام باقر علیه السلام دارد، ابی‌عبیده می‌گوید:

من [در سفری] با امام باقر علیه السلام هم کجاوه بودم. نخست من سوار می‌شدم و سپس او سوار می‌شد و به محض سوار شدن سلام می‌کرد و احوال‌پرسی می‌کرد؛ درست مانند کسی که مدت‌هاست دوست خود را ندیده، سپس دست می‌داد و مصافحه می‌فرمود و نیز هنگامی که از کجاوه پیاده می‌شدیم امام پیش از من پایین می‌آمد هنگامی که من هم پیاده می‌شدم امام دوباره به من سلام می‌کرد. [شگفتی من

برانگیخته شد و [پرسیدم: ای پسر پیامبر! شما رفتاری می‌کنید که نزدیکیان من هم نمی‌کنند و اگر یک بار هم بکنند زیاده قلمداد می‌شود.

فرمود: گویا از برتری و نیکی دست دادن ناآگاهی! بدان که هرگاه دو خداجو به هم می‌رسند و با هم دست می‌دهند و حال یکدیگر را می‌پرسند خداوند گناهان آن‌ها را می‌ریزد و پیوسته به آن دو نظر می‌کند تا هنگامی که از هم جدا شوند... هرگاه دو مؤمن با هم دست می‌دهند خداوند دست خود را در میان دست آن‌ها درمی‌آورد و با آن کس که بیش‌تر دست دیگری را نگه دارد، دست می‌دهد.^{۲۲}

گاه امام به کسانی که برای خدا حافظی پیش از مسافرت نزد او می‌آمدند سفارش می‌کرد که سلام او را به یک یک دوستان و آشنایانش در آن شهر برسانند.^{۲۳}

۱۴



رعایت شکیبایی، اصل مهمی در حضور سازنده و مفید در عرصه‌ی روابط اجتماعی است. اهمیت این ویژگی هنگامی دوچندان می‌شود که فرد، رهبری گروه یا جمعی را نیز بر عهده داشته باشد.

این ویژگی سازنده و کارآیی اخلاقی در برترین شکل خود، در زندگانی امام باقر علیه السلام دیده می‌شود.

روزی فردی مسیحی از روی دشمنی و کینه‌ای که به امام علیه السلام داشت، به ایشان ناسزا گفت و با بی‌شرمی او را خطاب قرار داد: «تو بقر [گاو] هستی!» امام علیه السلام بدون این‌که ناراحت شود با بردباری پاسخ فرمود: «نه، من باقر هستم».^{۲۴}